

بررسی تطبیقی رئالیسم اجتماعی در رمان‌های «سفر شب» و «ناتور دشت»

مهدی نوروز*

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۰/۱۰

مژگان طهماسبی ستوده**

تاریخ پذیرش: ۹۷/۲/۱۸

چکیده

رئالیسم مکتبی ادبی است که در فاصله سال‌های ۱۸۵۰-۱۸۸۰ در اروپا و آمریکا رواج یافت. مهم‌ترین ویژگی آثار رئالیستی آن است که انسان را به عنوان موجودی اجتماعی مطرح می‌کند و ریشه همه رفتارهای نیک و بد او را در اجتماع جست‌وجو می‌کند. دیوید سلینجر یکی از برجسته‌ترین داستان کوتاه‌نویسان آمریکا است که از پیشروان رئالیسم اجتماعی پس از جنگ جهانی دوم محسوب می‌شود. بهمن شعله و نیز یکی از مؤثرترین اما ناشناخته‌ترین نویسندگان معاصر ایران است که رئالیسم اجتماعی در آثار او بسیار مشهود است. مقاله حاضر پژوهشی است تطبیقی که با هدف شناخت شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود در رمان‌های «سفر شب» و «ناتور دشت» نوشته شده است. رویکرد این تحقیق، تاریخی و مبتنی بر چهارچوب نظری «مکتب امریکایی» است. با بررسی آثار هر دو نویسنده می‌توان به این نتیجه رسید که آثار آنان برخورد روشنفکری تلخ اندیش، عاصی و سرگردان با اجتماع منحنی و خشن خود است که در نهایت طعمه مرگ خودخواسته یا دیوانگی می‌شود.

کلیدواژگان: واقع‌گرایی، رمان اجتماعی، مکتب امریکا، سلینجر، شعله و.

mahdinovrooz@yahoo.com

mozghan3458@gmail.com

* عضو هیأت علمی و استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور.

** دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور.

نویسنده مسئول: مهدی نوروز

مقدمه

رنالیسم محصول عمده قرن نوزدهم میلادی است و این قرن، قرن شگفتی است. «شگفتی از آن جهت که انبوهی از تجربه‌های علمی و صنعتی و حتی فکری که تصور می‌شد موجبات رفاه و آسایش مادی و معنوی بشر را فراهم خواهد آورد. از سوی دیگر قرن نوزدهم دوران به ثمر نشستن نتایج تکیه بر خرد، یعنی فن برتر در جمیع جهات، چه مفید در مثل در عرصه تولیدات کشاورزی، بهداشت و رفاه اجتماعی و چه نامفید مانند تولیدات جنگی یعنی کشتار جمعی است» (ثروت، ۱۳۸۵: ۱۰۳).

«اصطلاح رنالیسم از ریشه لغت رس (res) به معنی چیز است و رنالیسم یعنی چیزگرایی، یا شیئیت و از حیث اصطلاح بر مکتبی در ادبیات اطلاق می‌شود که تصویری از واقعیات چشم‌اندازهای زندگی خارج و آزاد از ایده الیسم، ذهن‌گرایی و رنگ رمانتیک باشد. این برخورد، نقطه مقابل رمانس است، لکن نظیر ناتورالیسم، از فلسفه جبر و وضع کاملاً غیر اخلاقی ناشی نمی‌شود. شلینگ نیز در ۱۷۹۵ رنالیسم را در برابر ایده‌الیسم «مسلم گرفتن وجود جز خود» تعریف کرد» (ولک، ۱۳۷۹: ۱۱).

بنیانگذاران مکتب رنالیسم در فرانسه ابتدا، «نویسندگان کم شهرتی نظیر شانفلوری، مورژه و دورانتی بودند. نام رنالیسم را اول بار شانفلوری به تاریخ ۱۸۴۳ به زبان آورد و در ۱۸۵۲ اصول و عقاید خود را به صورت قطعی مطرح ساخت» (سیدحسینی، ۱۳۵۳: ۱۴۸). بدین ترتیب رنالیسم مکتبی بود که همگی پیروان آن همچون بالزاک، مویاسان، تولستوی، دیکنز، فلوبر، زولا، برادران گنکور، استریندبرگ، ورگا، ایبسن، تورگنیف، چخوف، الیوت، جک لندن و ده‌ها نویسنده دیگر، در قالب رمان‌ها و داستان‌های کوتاه و نمایشنامه‌های خود، همچون «جامعه‌شناسی نقاد و روان‌شناسی رئوف، لایه‌های زیرین واقعیت اجتماع را کاویدند و عفونت و فساد و کالبد ظاهراً پیشرفته غرب را بر ملا ساختند و انواع استثمار طبقاتی، فساد اخلاقی، فقر، گرسنگی و روابط غیر انسانی را هویدا کردند» (ثروت، ۱۳۸۵: ۱۱۰).

«مهم‌ترین ویژگی ادبیات رنالیستی، توصیف انسان به صورت موجود اجتماعی است. به گفته دیگر رنالیسم ریشه رفتار آدمی را در شرایط اجتماعی زمان می‌جوید. این سبک، صفات نیک و بد را پدیده‌های ذاتی انسان نمی‌پندارد، بلکه آن‌ها را محصول جامعه

می‌شمارد. رئالیست کسی است که روابط میان افراد را از یک طرف و افکار و امیدها و خیالات واهی و نومیدی‌ها و زبونی‌های آنان را از طرف دیگر، معلول علل معین اجتماعی می‌داند که در محیط معینی به وجود می‌آید و تحت شرایط معینی نابود می‌شود» (میترا، ۱۳۴۵: ۳۶).

رئالیسم ضمن ارائه یک پدیده یا شخصیت استثنایی، آن‌ها را تبیین کرده و سرچشمه‌های شخصیت یا پدیده استثنایی را در خود زندگی نمایان می‌سازد (رافائل، ۱۳۵۷: ۱۰۶).

بیان مسأله

ادبیات تطبیقی را برخی از محققان از شاخه‌های تاریخ ادبیات و اکثر پژوهشگران و منتقدان از شاخه‌های نقد ادبی می‌دانند که به سنجش آثار، انواع، سبک‌ها، دوره‌ها و به طور کلی مقایسه ادبیات در مفهوم کلی آن در دو یا چند فرهنگ و زبان مختلف می‌پردازد (رادفر، ۱۳۸۲: ۱۷). سابقه ادبیات تطبیقی در ایران بسیار کوتاه است و در این پیشینه جایگاه خاصی برای بررسی تطبیقی میان داستان‌نویسی ایران و آمریکا وجود ندارد. از این رو با وجود شباهت‌های مضمونی بسیاری که در رمان‌های «سفر شب» و «ناتور دشت» وجود دارد، تحقیق در این عرصه ضروری می‌نماید.

میرعابدینی معتقد است که «خشم و هیاهو»ی ویلیام فاکنر از نظر صناعت بر رمان سفر شب تأثیر گذاشته است و تأثیر «ناتور دشت» سلینجر نیز از جهت مضمون کاملاً بارز است (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۶۳۹). از این رو مقاله حاضر بر آن است که با توسل به مکتب تطبیقی آمریکا به بررسی مؤلفه‌های رئالیسم اجتماعی این دو داستان بپردازد.

مکتب تطبیقی آمریکا که در نیمه دوم قرن بیستم شکل گرفت زیبایی‌شناسی و توجه به نقد و تحلیل را در رأس کار خود قرار داد. این مکتب بر خلاف مکتب فرانسه که زبان را تنها و اساسی‌ترین ملاک و معیار ادبیات تطبیقی می‌دانند دامنه بحث را گسترده و بر ملیت و هویت سیاسی بیش‌تر تأکید کردند. آن‌ها خیلی از مرزها و محدودیت‌ها را برداشتند و ادبیات را با سایر هنرها سنجیدند (محمدی، ۱۳۸۶: ۵۳). مکتب مزبور ادبیات را پدیده‌ای جهانی و در ارتباط با سایر شاخه‌های دانش انسانی و

هنرهای زیبا می‌داند. بیش‌تر تکیه تطبیق‌گران آمریکایی روی ابعاد جهانی مقوله مورد نظر است تا تواریخ جزئی هر ملت (خان‌محمدی، ۱۳۷۶: ۱۰۹۸).

پیشینه تحقیق

با جست‌وجو در کتب، نشریات، و پایان‌نامه‌های دانشجویی تا کنون پژوهش‌جامعی که به آثار بهمن شعله ور پرداخته باشد، انجام نیافته است. تنها آثاری که می‌توان ادعا کرد درباره آثار بهمن شعله ور به خصوص رمان «سفر شب» نوشته شده است مقاله کوتاه جلال آل‌احمد (۱۳۴۶) با عنوان «سلوکی در هرج و مرج» است. حسن میرعابدینی (۱۳۷۷) نیز در فصل «رمان به منزله سرگذشت نسل» در کتاب صد سال داستان‌نویسی نقد کوتاهی درباره رمان «سفر شب» نوشته است. درباره آثار دیوید سلینجر نیز تنها مطلب نوشته‌شده بحث جیمز.ئی. میلر با عنوان «در شناخت سلینجر و آثارش» می‌باشد که ضمیمه ترجمه رمان «ناتور شب» از محمد نجفی است. از این رو این مقاله با هدف بررسی تطبیقی رمان «سفر شب» شعله ور با رمان «ناتور دشت» سلینجر نوشته شده است که امید می‌رود خالی از فایده نباشد.

جروم دیوید سالینجر

جروم دیوید سلینجر یا جروم دیوید سالینجر در ژانویه ۱۹۱۹م در منهتن نیویورک به دنیا آمد و در ۹۱ سالگی (۲۰۱۰م) به علت کهولت سن در شهر کوچک کورنیش در نیوهامپشایر درگذشت. پدر وی یهودی و مادرش مسیحی بود. سلینجر در سال ۱۹۳۸ وارد دانشگاه شد. اما تحصیلات دانشگاهی را نیمه تمام رها کرد. او رمان «ناتور دشت» را به شکل دنباله‌دار در روزنامه «نیویورکر» در آمریکا منتشر کرد و سپس در سال ۱۹۵۱ در آمریکا و انگلیس به چاپ رساند. سلینجر محبوبیت و شهرت خود را مدیون رمان «ناتور دشت» است. «ناتور دشت» یکی از کتاب‌های درسی اکثر مدارس و دانشگاه‌های آمریکا است. اما این رمان در دهه نود در برخی از مناطق آمریکا با عنوان کتابی نامناسب و غیر اخلاقی شمرده می‌شد و در فهرست کتاب‌های ممنوعه دهه نود (۱۹۹۰) که از سوی انجمن کتابخانه‌های آمریکا منتشر شد قرار گرفت (سهیلی، ۱۳۸۹: ۲۸).

بهمن شعله ور

بهمن شعله ور در بهمن ۱۳۱۹ در تهران متولد شد. او شاعر، نویسنده، مترجم، منتقد، روان‌پزشک و مبارز سیاسی ایران است. پدر بزرگ پدری‌اش از مجاهدین صدر مشروطیت و از همراهان ستارخان و باقرخان بود و پدرش نخستین فارغ‌التحصیل دانشکده حقوق دانشگاه تهران بود. او تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران گذراند و در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران پذیرفته شد ولی پیش از اخذ درجه دکترای پزشکی با پذیرفتن یک پست دیپلماتیک با سمت دبیر اقتصادی سنتو در سال ۱۳۴۴ ایران را به قصد ترکیه و سپس آمریکا ترک گفت. شعله ور در نوزده سالگی «خشم و هیاهو» از ویلیام فاکنر و «سرزمین هرز» از تی. اس. الیوت را به فارسی ترجمه کرد. او در سال ۱۳۴۶ رمان «سفر شب» را چاپ کرد اما کتاب پس از چند ماه در ایران تحریم و جمع‌آوری شد.

مرگ‌اندیشی

مسأله مرگ، دغدغه و دل‌مشغولی بسیاری از نویسندگان معاصر ایران است. بی‌معنا یافتن زندگی و پوچ شمردن آن، نقطه مقابل دیدگاه مثبت به زندگی که ریشه در عواملی مختلف دارد. شکست‌های سیاسی و اجتماعی تأثیر عمیقی در مرگ‌اندیشی آثار بهمن شعله ور دارد. احساس دل‌زدگی هومر و دوستانش نسبت به زندگی را می‌توان در شرایط اجتماعی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ دانست. هومر که در دوران کودکی و نوجوانی متحمل ناکامی‌ها، فقدان‌ها و شکست‌های عاطفی بسیار می‌شود شکست و اضطراب و یأس در وجودش رخنه می‌کند. پس از فرا رسیدن دوره شکست و زوال آرمان‌گرایی و هر آنچه که ارزش‌ایثار و از خودگذشتگی داشته باشد، اضطراب، از خود بیگانگی و مرگ‌اندیشی بر فضای فرهنگی سیطره می‌یابد (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۳۶۷) و زندگی در جامعه و شرایط نابسامان برای انسان‌های روشنفکر و تحصیل‌کرده سخت می‌شود و شخصیت‌ها بر اثر پوچی زندگی و روزمرگی راه‌های گریز برای خود می‌تراشند. در رمان «سفر شب» ارژنگ که دانشجوی ترم آخر پزشکی است پس از گذراندن روزهای سخت امتحان و قبولی در امتحانات نقشه‌رهایی خود از زندگی را عملی می‌کند. ارژنگ از قبل

نقشه خودکشی را طرح کرده بود او که دیگر نمی‌توانست با درس و کتاب و سیگار آرامشی برای خود فراهم کند رهایی خود را در مرگ می‌بیند.

«ده روز بعد بالأخره اتفاقی که باید بیفتد، افتاد. ارژنگ طلسم را شکست. رفت سر تپه الهیه نشست، تفنگ شکاری باباش را روی شقیقه‌اش گذاشت و همان طوری که به ما گفته بود هر دو تا لوله را با هم خالی کرد» (شعله ور، ۱۳۴۵: ۱۶۱).

شخصیت هولدن کالفلید در رمان «ناتور دشت» برای جوانان امروزی امریکا تجسمی است «از ترس‌های مخفی‌شان، خشونت‌های روزافزون‌شان، خوشی‌ها و لذات ناپایدارشان و رنج‌های بی‌کران‌شان. او شاید با بی‌گناهی پایا و زهد فاحش، برای بقیه مردمان، نمایشگر نوجوان آمریکایی باشد که بی هیچ اطمینانی، بهشت گمشده را می‌جوید، در حالی که به بیگانگان و گرفتاری‌های آشنا بدگمان است و اشتیاقی برای مقابله با پلیدی واقعیت ندارد» (میلر، ۱۳۷۷: ۲۶۵). نویسنده در طول داستان چندین بار به خودکشی هولدن اشاره می‌کند. هولدن پس از حادثه تحقیق‌آمیز موریس (متصدی آسانسور) و دختر بدکاره در هتل احساس شدیدی به خودکشی می‌کند به طوری که اگر مطمئن می‌شد که پس از سقوط در خیابان، کسی روی او را می‌پوشاند، حاضر می‌شد خود را از پنجره بیرون بیندازد.

«ولی کاری که دوست داشتم بکنم خودکشی بود. دلم می‌خواست خود را از پنجره بندازم بیرون. احتمالاً همین کارو می‌کردم، اگه مطمئن بودم وقتی می‌رسم زمین یکی جمع می‌کنه و روم رو می‌پوشونه. دوس نداشتم یه عده فضول احمق دورم جمع بشن و قیافه و هیکل خونیم رو تماشا کنن» (سلینجر، ۱۳۷۷: ۱۳۱).

لحن هولدن نشانگر این امر مهم است که میل به خودکشی در عمق روح او وجود دارد و بسته به شرایط اجتماعی که برای او رقم می‌خورد این حس از لایه‌های پنهان روحش به لایه‌های رویی وجود او موج می‌زند. هولدن زمانی که از چیزهای مورد علاقه و دوست‌داشتنی‌اش نامی می‌برد، از اشخاصی چون الی و جیمز کسل یاد می‌کند. الی برادر مرده هولدن است و هولدن همیشه در شرایط سخت روحی از او کمک می‌طلبد.

«گفتم: الی رو دوس دارم کاری رو هم که دارم الان می‌کنم دوس دارم. همین نشستن و حرف زدن با تو رو و فکر کردن...» (سالیانجر، ۱۳۷۷: ۲۱۰).

او دستکش بیسبال الی را که شعرهایی از امیلی دیکنسون بر رویش نوشته است، همیشه همراه خود دارد. اغلب شعرهای دیکنسون به توصیف «طبیعت، مرگ، جاودانگی، فرایندهای روان‌شناختی، عشق و دوستی می‌پردازد. مرگ، موضوع پانصد شعر اوست برخی از این اشعار متضمن سابقه مرگ است برخی دیگر به بررسی عمل مردن می‌پردازد. تشیع جنازه‌ای را به نظر می‌آورد یا بودن در تابوت یا گوری را مجسم می‌کند» (سخنور، ۱۳۷۰: ۱۲۳).

هولدن با مرور شعرها، مرگ خود را به خاطر می‌آورد. هنگامی که استاردلیتر از او می‌خواهد انشایی توصیفی برایش بنویسد، درباره دستکش الی و شعرهای نوشته شده بر روی آن می‌نویسد.

«برادرم یه دستکش بیسبال مخصوص بازیکن توپ‌گیر داشت. دستکش، مال دست چپ بود برادرم چپ دست بود. نکته توصیفی درباره دستکش این بود که برادرم رو انگشت‌ها و جاهای دیگه دستکش شعر نوشته بود با جوهر سبز. شعرها رو روی دستکش نوشته بود و تا موقعی تو زمین کسی مشغول بازی نیس چیزی برای خوندن داشته باشه. برادرم مرد. هیجدهم جولای ۱۹۴۶ وقتی خونمون تو مین بود. سرطان خون گرفت و مرد» (سالیانجر، ۱۳۷۷: ۵۱).

جیمز کسل نیز هم‌کلاسی هولدن است که -چندین سال پیش برای اینکه به او تجاوز نکنند- خود را از پنجره اطاقش به بیرون پرتاب می‌کند.

«جیمز کسل، عجب پسری بود، باید می‌دیدیش. یه پسر لاغر و ریزه و ضعیفی بود که مچ دست‌هاش به نازکی مداد بود. آخرش هم به جای اینکه حرفش رو پس بگیره، خودش را از پنجره انداخت پایین. اون موقع من داشتم دوش می‌گرفتم که صدای افتادنش رو شنیدم. ولی فکر کردم رادیویی، میزی، چیزی پرت شده بیرون نه یه پسر. {...} جیمز کسل اون

پایین رو پله‌های سنگی افتاده بود. مرده بود. روی زمین خون پاشیده بود و تکه‌های دندونش؛ و هیچ کی جرأت نمی‌کرد بهش نزدیک بشه» (همان: ۲۰۸-۲۰۹).

«بخشی از وجود هولدن، به رغم تهدید جسمیت، او را به تلاش برای ایجاد ارتباط وامی‌دارد. بخش ریشه‌دار و عمیق‌تری به عقب‌نشینی از ارتباط، عزلت و حتی نهایت رهایی مرگ، انفصال از جسمیت مجبور می‌کند» (میلر، ۱۳۷۷: ۲۷۵-۲۷۴).

اندیشه‌های مذهبی

برخورد با مذهب در اروپا با توجه به تجربه‌ای که اروپائیان پس از رنسانس در زمینه‌های علمی و صنعتی به آن دست یافته بودند، نواندیشان ایرانی را بر آن داشت تا با تصور به حاشیه راندن ایدئولوژی مذهبی، سایر زمینه‌های موجود در فرهنگ غرب از جمله آزادی بیان، قانون‌گرایی، برابری و تساوی زن و مرد، وطن‌خواهی و غیره را در ایران تحت سیطره دیکتاتوری رضاخان می‌توان فراهم کرد. شعله ور در رمان «سفر شب» به خوبی نشان می‌دهد تجددگرایان برای دست یافتن به چنین رویکردی به دین و مقدسات می‌تازند و آن را مانع تحول و پیشرفت انسان می‌دانند.

نویسنده از زبان آقای پولادین نقدهای گسترده‌ای از ایدئولوژی مذهبی و دینی دارد. او تحصیلکرده‌ای حریص، خشن و خدانشناس است و به دین اسلام و مقدسات معتقد نیست. نماز و روزه و دینداری برایش امر بیهوده و مسخره‌ای می‌آید و در مقابل ثروت و اقتدار را اساس زندگی می‌داند. او همسر اولش را به علت اینکه شخصی مذهبی است طلاق می‌دهد؛ چون معتقد است زن مذهبی مانع رشد آینده فرزندانش خواهد شد. در ماجرای کشف حجاب توسط حکومت وقت او همسرش را مجبور به کشف حجاب می‌کند، اما همسرش به اسلام و مقدسات پای‌بند است و در برابر شوهر ایستادگی می‌کند.

«وقتی قضیه کشف حجاب پیش آمد او به خانه آمد، تمام چادر نمازهای زنش را تکه پاره کرد و آتش زد. سپس کوشید تا او را وادار به ترک نماز و روزه کند، اما موفق نشد. وقتی از بحث و استدلال با او عاجز ماند شروع به

خشونت کرد. او را ساعت‌ها در خانه به ستون می‌بست تا وقت نماز بگذرد اما زن همین که آزاد می‌شد به سراغ سجاده می‌رفت و نمازهای قضا شده‌اش را می‌خواند» (شعله ور، ۱۳۴۵: ۶۵-۶۴).

«آقای پولادین عامل بدبختی انسان را به مذهب انتساب می‌دهد و سعی می‌کند همسرش را از انجام فرایض و مقدسات بازدارد. «وقتی زن روزه داشت دست و پای او را می‌گرفت و به زور آب به حلقش می‌ریخت، زنگ ساعت شمامه را می‌بست تا زن وقت سحر خواب بماند. اما هیچ کدام از این شگردها اثر نداشت. زن اگر سحر خواب می‌ماند بی سحری روزه می‌گرفت. وقتی آب به حلقش می‌ریخت آب را برمی‌گرداند و به روزه‌اش ادامه می‌داد» (همان: ۶۵).

او نه تنها دین اسلام بلکه کلیه ادیان را به دیده انکار می‌نگرد و پیامبران را اشخاصی دروغگو می‌داند که به وسیله خشونت و جنگ بر مردم حکومت می‌کرده‌اند او معتقد است:

«اگر شمشیر یوشع نبود آن موسای ارقه پیر زیرک نمی‌توانست قوم را با آن دو تا لوح سنگی که به خاطرش چهل روز بالای کوه عرق ریخته بود رهبری کند و پشت قرآن مجید هم شمشیر علی بن ابیطالب ایستاده بود و بعد هم نیزه عمر بود که آن را شیوع داد» (شعله ور، ۱۳۴۵: ۱۱۴).

البته این طرز تفکر غالب مردان ایران آن دوره است که شعله ور آن را به خوبی بیان کرده است. اوج طعنه و به سخره گرفتن دین و مذهب در فصل مربوط به اکبر شیراز است. اکبر شیراز عرق خور قهار و باجگیر محله شمیرانات است، او در تمام شمیران به شهامت، لوطی‌گری، جوانمردی و فروتنی مشهور است.

هولدن به مذهب و مقدسات اعتقاد ندارد. او معتقد است که هیچ کس حق ندارد مذهب دیگری را از او سؤال کند و دو شخص بدون آنکه از مذهب همدیگر اطلاع داشته باشند می‌توانند هم صحبت خوبی باشند. او کاتولیک‌ها را به جاسوسی در دین و اعتقاد انسان‌ها متهم می‌کند. لوییس گورمن یکی از این اشخاص است. آن‌ها در مدرسه ووتن با هم آشنا شده بودند و درباره ورزش تنیس صحبت بسیار جالبی با همدیگر داشتند ولی پس از پرسش لوییس از مذهب هولدن، صحبت آن‌ها بی‌ثمر می‌شود.

«بعد یه دفعه وسط هیر و ویر تنیس و این حرف‌ها پرسید: می‌دونی کلیسای کاتولیک‌ها کجاس؟ واسه این پرسید که بفهمه من کاتولیک هستم یا نه... متعصب و این حرف‌ها نبود، فقط می‌خواست بدونه. اون از صحبت کردن درباره تنیس و اینا خیلی حال می‌کرد ولی معلوم بود اگر من کاتولیک بودم بیش‌تر کیف می‌کرد. این دیوونه‌م می‌کنه. نمی‌گم این مسأله به صحبت‌مون ترکمون زد، نزد؛ ولی فایده‌ای هم نداشت» (سالینجر، ۱۳۴۵: ۱۴۱).

هولدن اظهار می‌کند که کافر است و دلیل آن را متفاوت بودن دین‌های پدر و مادرش می‌داند.

«پدر و مادرم دین‌های متفاوتی دارن. واسه همین همه بچه‌های خونواده کافر شدن» (همان: ۱۲۵).

او کلیسا نمی‌رود و دعا خواندن بلد نیست. از دین مسیح فقط حضرت عیسی را دوست دارد ولی به بقیه اشخاص و چیزهایی که مربوط به دین مسیحیت است اهمیتی نمی‌دهد و با لحن استهزاء از آن‌ها یاد می‌کند.

«دوس داشتم تو رختخواب دعایی چیزی بخونم ولی نتونستم. همیشه وقتی دوس دارم نمی‌تونم دعا کنم. اولاً که همچین کافر. عیسی مسیح رو دوس دارم، ولی زیاد به مطالب انجیل اهمیتی نمی‌دم. مثلاً همین حواریون، راستش رو بخوای خیلی کفریم می‌کنن بعد از مرگ عیسی خیلی خوبن ولی تا وقتی که عیسی زنده‌س یه پول سیاه هم به دردش نمی‌خورن. همیشه عیسی رو ناامید و افسرده می‌کنن. هر کس رو تو انجیل، بیش‌تر از حواریون دوست دارم» (سالینجر، ۱۳۴۵: ۱۲۴).

هولدن برای مکان‌های مقدس و مذهبی نیز احترام قائل نیست. او حتی از لحن مقدس کشیش‌ها نیز متنفر است.

«اصلاً نمی‌تونستم کشیش‌ها رو تحمل کنم. مخصوصاً اون‌هایی رو که تو مدرسه‌ها می‌اومدن و با اون لحن مقدس خطابه می‌گفتن. خدایا، چقدر از

اون لحن بدم میاد. نمی‌فهمم چرا نمی‌تونن با لحن معمولی حرف بزنن. وقتی حرف می‌زدن خیلی حقه‌باز به نظر می‌رسیدن» (همان: ۱۲۶-۱۲۵).
صحنه‌ای که هولدن پس از ترک خانه آقای آنتولینی در خیابان با آن برخورد می‌کند نشان‌دهنده عقاید مذهبی او و انسان‌های اطرافش است.

«همینطور که قدم می‌زدم از کنار اون دو نفر رد شدم که داشتن یه درخت کریسمس رو از کامیون می‌آوردن پایین. یکیشون همش به اون یکی می‌گفت: کثافت رو بگیر بالا. به خاطر مسیح. بگیرش بالا دیگه. مطمئنا برای حرف زدن درباره درخت کریسمس صحنه خیلی قشنگی بود. خیلی بی‌ادبی بود ولی بامزه هم بود. همچین خندم گرفته بود. این بدترین کاری بود که می‌تونستم بکنم چون به محض اینکه خندیدم نزدیک بود بالا بیاورم» (همان: ۲۴۰).

مسیحیان درخت کریسمس را در زادروز مسیح با انواع زیورها می‌آرایند و این کار مقدسی برای آنان شمرده می‌شود اما حمل‌کنندگان درخت از آن با عنوان «کثافت» یاد می‌کنند و برای بالا بردن آن از مسیح استمداد پوچ و خنده‌آوری طلب می‌کنند این امر نشان می‌دهد که درخت، معنای اصلی‌اش را از دست داده و همچون فسیلی در لایه‌های زبان فرو رفته است، زبانی که هولدن به کار می‌گیرد زبان نفرین است و نه دعای خیر، به گونه‌ای که بیزاری او از مذهب خود را به شکل تهوع نشان می‌دهد.

فیبی، سؤال مادرش را مبنی بر اینکه آیا دعا خوانده است؟ چنین پاسخ می‌دهد:

«آره، تو دستشویی خوندم، شب بخیر» (همان: ۲۱۸).

این جمله نیز یکی از جملات طنز کثیف و سیاه نویسنده درباره مذهب است که نشان می‌دهد مکان و حالت دعا کردن برای کودک و حتی مادر چندان مهم نیست.

وضعیت زنان در جامعه

زن‌های داستان «سفر شب» به سه دسته تقسیم می‌شوند: گروه نخست به خاطر شرایط نابهنجار جامعه به کارهای خلاف شرع روی آورده‌اند. زنان قلعه در این گروه جای می‌گیرند. بعضی از آنان همچون مادر هومر دیندار و خانه‌دار هستند و برخی دیگر

همچون زن چهارم بی‌سواد است و دغدغه‌اش تأمین مالی و اقتصادی زندگی است. زنان رمان «سفر شب» بی‌پناه، بی‌آتیه و مظلوم هستند آنان همگی در خدمت مردان جامعه هستند. زنان قلعه در خدمت تمایلات شهوانی مردان هستند. زنانی همچون زن چهارم پولادین فقط برای کار کردن در خانه ازدواج کرده است و مادر هومر برای به دنیا آوردن فرزند. زنانی که در رمان حضور دارند همگی از زنان طبقه متوسط و گاهی از طبقه فرودست هستند که با فاحشگی گذران زندگی می‌کنند.

سرگذشت مادر هومر و توصیف‌هایی که نویسنده از او ارائه می‌دهد نشانگر موقعیت زنان در جامعه سنتی ایران است. او با وجود اینکه خود و اعتقاداتش از جانب همسرش به سخره گرفته می‌شود اما حاضر به طلاق نمی‌شود و معتقد است:

«زن با چادر به خانه شوهر می‌رود و با کفن برمی‌گردد» (شعله‌ور، ۱۳۴۵: ۶۶).

او پس از طلاق حق ازدواج ندارد؛ چون آقای پولادین ازدواج نکردن او را شرط ملاقات با فرزندانش قرار داده است.

«البته او هنوز جوان و قشنگ بود و می‌توانست شوهر کند اما آقای پولادین فکر این را هم کرده بود. با او اتمام حجت کرده بود اگر شوهر دیگری اختیار کند دیگر هرگز روی بچه‌هایش را نخواهد دید و فقط در صورت شوهر نکردن ماهی یکبار به او اجازه می‌داد که به بچه‌هایش سری بزند و چند ساعتی را با آنها بگذراند» (همان: ۶۹). یکی دیگر از نقدهایی که در رمان سفر شب درباره زن آن روز می‌توان دید عدم حق طلاق برای زن است. زن بدون اینکه از اقدام مرد برای طلاق آگاه باشد ناگهان با برگه طلاق و مهریه خود روبه‌رو می‌شود. پولادین به عنوان مرد روشنفکر و همسرش به عنوان زن سنتی نمی‌توانند با یکدیگر ارتباط و تعامل پیدا کنند و در نتیجه از همدیگر طلاق می‌گیرند.

«آقای پولادین که حوصله‌اش از صبر و بردباری و یکدندگی زنش سر رفته بود بالأخره روبرایستی را کنار گذاشت و یک روز طلاقنامه زن را زیر بغلش زد، صد و پنجاه تومن مهریه‌اش را کف دستش گذاشت و در حالی که بچه کوچک یکساله‌اش توی هشتی‌خانه زار می‌زد او را با یک دست لباس تنش و یک جفت کفش پایش روانه خانه پدری و مادر پیرش کرد» (همان: ۶۶).

زن چهارم آقای پولادین نماینده قشر دیگری از زنان است. او در برابر آزار و اذیت‌های همسرش با سیاست سکوت می‌کند. او برای اینکه دچار سرنوشت همسران سابق پولادی نشود با دوز و کلک پول جمع می‌کند و به اصرار صاحب فرزند می‌شود تا جای پای خود را در خانه محکم کند. او به تحصیل اهمیت نمی‌دهد و خوشبختی دو فرزند دخترش را در ازدواج می‌بیند. به عقیده او دختر باید تا هفده سالگی خانواده تشکیل دهد اما آقای پولادین بر خلاف او معتقد است که دخترهایش باید پس از اتمام دانشگاه تشکیل خانواده بدهند. این امر نشانگر تقابل سنت و مدرنیته در جامعه است و در نهایت با غالب شدن تفکر زن بر عقاید آقای پولادین شکست مدرنیته مشاهده می‌شود.

«انگار که همه دخترای مردم میرن دانشگاه، دختر دانشگاه می‌خواد چیکار؟ دختری که می‌خواد پس فردا شوهر کنه بشینه خونه بچه نیگه داره. میگه این همه دخترای مردم چطور دارن میرن دانشگاه؟ می‌گم اونا اون دختر ترشیده‌ها و بی قیافه‌ها که کسی نیگا به روشن نمی‌کنه. گفتم شنیدی یه دختر خوشگل رفته باشه دانشگاه؟ گفتم بدبخت به جای دانشگاه و این حرف‌ها فکر این باش واسه دخترات یه جهازی درست کنی پس فردا هیجده نوزده سالشون می‌شه هنوز یه بادیه مسی جهاز ندارن» (شعله‌ور، ۱۳۴۵: ۸۳-۸۲).

گروهی دیگر از زنان رمان «سفر شب» زنان بدکاره قلعه هستند. ژیلان زن چاق و زیبایی است که در قلعه کار می‌کند. نویسنده تنها به علت اینکه او جوان است از او به خوبی یاد می‌کند اما از زنان دیگر قلعه به زشتی یاد می‌کند. «بعد همان زنی که می‌خندید برگشت به هومر نگاه کرد. صورتش قشنگ بود، ولی لب گل و گشادی داشت که رویش ماتیک تندی مالیده بود. شاه پسر گفت: اینا دیگه اون لاشیاشن. دو سه تومنی‌ان. تو این خونه فقط همین ژیلان خوبه» (همان: ۲۵). رمان «ناتور شب» جایگاه دختران نوجوان آمریکا را در دهه نود میلادی بیان می‌کند. آن‌ها از پانزده- شانزده سالگی ارتباط جنسی برقرار می‌کنند. برخی از آن‌ها به علت فقر به این عمل تن درمی‌دهند و بسیاری دیگر نیز طعمه زبان چرب و نرم پسران می‌شوند. بیش‌تر زنان و دختران پیرامون هولدن اسیر خواهش‌های نفسانی هستند. هولدن در بازگشت به هتل

وقتی در برابر پیشنهاد متصدی آسانسور تسلیم می‌شود از او می‌خواهد که دختری که برای او در نظر می‌گیرد جوان و زیبا باشد. اما هولدن بیش‌تر افسرده است تا خواهان برقراری ارتباط جنسی با دختر. او در حقیقت در جست‌وجوی هم‌صحبت برای خود است تا از پيله تنهایی‌اش بیرون بیاید اما دخترک به دنبال پول در قبال برقراری رابطه جنسی است. از این رو هولدن مبلغ پنج دلار از پیش تعیین شده را به او می‌پردازد اما دختر طالب ده دلار می‌شود و هولدن با زور و مشت متصدی آسانسور مجبور به پرداخت ده دلار می‌شود. جیم گالافر، سالی و دخترانی که در پیرامون هولدن هستند از این امر مستثنی نیستند. از نظر هولدن ویژگی مهم در وجود یک زن زیبایی او است؛ از این رو او با زنان زیبا ارتباط اجتماعی برقرار می‌کند و در صورت عکس این امر او از آنان با تحقیر یاد می‌کند. او از مادر ارنست مورنو، هم مدرسه‌ای‌اش که در قطار با هم آشنا می‌شوند، چنین یاد می‌کند:

«چند تا گل ارکیده زده بود به لباسش، انگاری تازه از یه مهمونی مفصل برگشته. حدس می‌زنم چهل، چهل و پنج سالی داشت ولی خیلی خوشگل بود. من کشته مرده زن‌هام. واقعا کشته مرده شونم. منظورم این نیست که خیلی اهل حالم و اینا» (سلینجر، ۱۳۷۷: ۷۱).

خواهر و مادرش نیز جزو معدود زنان قابل ستایش هولدن هستند. او درباره فیبی چنین می‌گوید:

«راستش نزدیک بود از زور خوشحالی بزخم زیر گریه، یا جیغ بکشم. نمی‌دونم چرا. به خاطر این بود که سوار چرخ و فلک بود و با اون بارونی آبیش خیلی خوشگل شده بود. ای خدا دلم می‌خواست تو هم اونجا بودی» (همان: ۱۶۰).

آرمان‌های جوانان

هومر اندیشه‌های والایی دارد و دانش‌جوی رشته پزشکی است. او کتاب‌های نویسندگان و شاعران بزرگ دنیا را مطالعه می‌کند و در صدد نوشتن نمایشنامه تاریخی است. او می‌خواهد صدای فریادش را تمام مردم بشنوند.

«من می‌خوام وسط کره زمین وایسم و چنان نعره‌ای بزنم که تمام دنیا صدامو بشنوه» (شعله‌ور، ۱۳۴۵: ۸۷).

اما عاقبت ناگزیر می‌شود در مقابل دنیایی که او را پس می‌زند، خود را به دیوانگی بزند و همه چیز را به سخره بگیرد.

او رهایی خود و دستیابی به آرزوهایش را در خارج از ایران می‌داند. هومر، «بیگانه حساسی است که با خود، خانواده و محیط درگیری دارد. او که در پی مفهوم زندگی سرگردان است، از دنیای نامهربان و ریاکار می‌گریزد؛ دنیایی تباه که در آن هیچ کس برخورد موافقی با او ندارد و او را از یأسی به یأس عمیق‌تری پرتاب می‌کند» (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۶۴۰-۶۳۹) به طوری که او در خارج اسیر بی‌پولی و تمنیات نفسانی می‌شود و در نهایت به مرز جنون می‌رسد. او سرانجام شخصی همچون پدر خود می‌شود و «این یعنی دور تسلسل در مرداب. طنز کتاب در این است که چنین پدری عاقبت بهترین سرمشق می‌شود برای پسر» (آل‌احمد، ۱۳۴۶: ۸).

رؤیای اکبر شیراز نیز که می‌خواهد با رفتن به روستا و ایجاد مزرعه به زندگی پر از دغدغه خود خاتمه دهد و زندگی تازه‌ای شروع کند، با یک آدم‌کشی غیر عمدی به نتیجه‌ای نمی‌رسد.

هولدن به ادبیات علاقه‌مند است. او به مطالعه آثار نویسندگان بزرگ ادبیات می‌پردازد. از این رو هر کس که از این دایره بیرون باشد چندان وقعی به آن‌ها نمی‌دهد. او با هیچ کدام از معلمان، هم‌مدرسه‌ای‌ها و دوستان خود نمی‌تواند ارتباط اجتماعی برقرار کند. او اطرافیان خود را احمق خطاب می‌کند و یا آن‌ها را از لحاظ جسمی و روحی کثیف می‌داند، بنابراین همیشه تنهاست.

هولدن به دنیای معصوم و خالی از هر گونه معصیت کودکان توجه خاصی دارد. تنها شخصی که او را مجبور به ماندن در خانه می‌کند، خواهر ده‌ساله‌اش فیبی است. او به خاطر خواهرش تصمیم می‌گیرد از ایده‌های خود صرف‌نظر کند و دوباره به چهارچوب‌ها و قواعد تهوع‌آور جامعه‌اش بازگردد. هولدن گاهی که درباره آینده زندگی خود فکر می‌کند گاه دوست دارد ناتور دشت باشد و به بچه‌هایی که لبه پرتگاه نزدیک می‌شوند کمک کند.

«همه‌ش مجسم می‌کنم که چند تا بچه کوچک دارن تو یه دشت بزرگ بازی می‌کنن. هزار تا بچه کوچک؛ و هیشکی هم اونجا نیس، منظورم آدم بزرگه جز من. من هم لبه یه پرتگاه خطرناک وایسادم و باید هر کسی رو که میاد طرف پرتگاه بگیرم - یعنی اگه یکی داره می‌دوه و نمی‌دونه داره کجا میره من یه دفعه پیدام می‌شه و می‌گیرمش. تمام روز کارم همینه یه ناتور دشتم. می‌دونم مضحکه ولی فقط دوست دارم همین کارو بکنم. با اینکه می‌دونم مضحکه» (سلینجر، ۱۳۷۷: ۲۱۲).

و گاه تصمیم می‌گیرد به مزرعه برود و در آنجا زندگی کند.

«تازه من اصلاً اینجا نمی‌مونم که گیرم بیاره. می‌رم. می‌رم کلورادو سر مزرعه» (همان: ۲۰۴).

هولدن تنهایی‌اش را آگاهانه انتخاب می‌کند. حتی ترجیح می‌دهد خود را به کر و لالی بزند تا این تنهایی را به انتهای خویش برساند.

«وانمود می‌کنم کر و لالم. اون طوری مجبور نمی‌شدم با کسی حرف‌های ابلهانه بیخودی بزنم. اگه کسی می‌خواست باهام حرف بزنه باید حرفش رو رو یه تکه کاغذ می‌نوشت و می‌داد دستم. اون‌ها بعد یه مدت از این کار خسته می‌شدن و من بقیه عمرم رو از شر حرف زدن خلاص می‌شدم» (همان: ۲۴۳).

فضای کتاب مملو از سیاهی و پلیدی است و انسان همیشه با تهوع و تشویش روبه‌رو است. هولدن انسان‌های اطراف خود را لاشی خطاب می‌کند. انسان‌هایی که گرفتار پوچی و روزمرگی هستند.

«دور و برم پر بود از آدم‌های لاشی جدی می‌گم» (همان: ۱۰۷).

انسان‌هایی که در سنین نوجوانی در چنگال تمنیات نفسانی و انحرافات جنسی اسیر شده‌اند.

«کازینو جای سوزن انداختن نداشت. همه لاشی‌های دبیرستان‌های آمادگی و دانشگاه‌ها اونجا بودن» (همان: ۱۰۵).

برخی از دوستان او همچون لیوس همجنس‌باز هستند و معلمی که هولدن برای او احترام بسیار قائل است، قصد سوء استفاده جنسی از او می‌کند؛ البته خود هولدن هم در این باره به اطمینان نمی‌رسد.

«یه دفعه از خواب پریدم. نمی‌دونم ساعت چند بود ولی از خواب پریدم. احساس کردم یه چیزی رو سرمه. دست یه نفر. پسر، حسابی من رو ترسوند. چی بود، دست آقای آنتولینی. رو زمین کنار مبل تو تاریکی نشسته بود و با دستش سرم رو نوازش می‌کرد. پسر شرط می‌بندم هزار فوت از جا پریدم» (سلینجر، ۱۳۷۷: ۲۳۵).

«مواجه‌های روحی قهرمانان داستان‌های سلینجر، شاید تا اندازه‌ای، میوه‌ای باشد از درخت ملامت، یاس، رنج و هراس از جهانی که در جنگی پرهیزکارانه با خود درگیر است. سلینجر در سال ۱۹۴۲ به خدمت نظام خوانده شد... پس آیند شرکت او در پنج عملیات نظامی چیزی نبود جز نفرت از جنگ و ارتش و اگر به خود اجازه دهیم که واقعیات زندگی‌اش را از لابه‌لای آثارش بیرون بکشیم می‌توانیم دریابیم که جنگ مسئول بیزاری او از زندگی جدید است آن همچنان بیزاری عمیقی که بارها خود را به صورت تهوع روحی شدید آشکار می‌کند» (میلر، ۱۳۷۷: ۲۶۶). بنابراین تنفر خود از جنگ را چنین بیان می‌کند: «به هر حال من که خوشحالم بمب اتم اختراع شد. اگه یه جنگ دیگه شروع بشه، می‌رم می‌شینم سر بمب. به خدا قسم برای این کار داوطلب می‌شم» (سلینجر، ۱۳۷۷: ۱۷۴).

و یا «به خدا قسم حاضرم اگه یه بار دیگه جنگ شد من رو بذارن جلوی جوخه آتیش اعتراضی نمی‌کنم» (همان: ۱۷۴).

«جهان پس از جنگ جهانی دوم به تمام معنا پوچ به نظر می‌رسید. جهانی که همه پایگاه‌های ایمانی خویش را از دست داده بود و سردرگم در خلأ معنوی خویش به تهوع رسیده بود» (حسینی، ۱۳۵۱: ۲۹۴). غایت آمال مردم در امور روزمرگی چون زن، مشروب، نتایج مسابقات و خرید ماشین خلاصه می‌شود.

«گفتم یه بار باید بیای تو یه مدرسه پسرانه ببینی چقدر آدم‌های کشکی زیادن. همش باید درس بخونی تا اونقدر بزرگ بشی که بشه یه روز یه

کادیلک بخری و باید وانمود کنی که نتیجه مسابقات فوتبال برات جالبه و تمام روز باید درباره دختر و مشروب و سکس حرف زد و چسبید به دمب هم. بچه‌های تیم بسکت به دمب هم می‌چسبن، کاتولیک‌ها به دمب هم می‌چسبن و ...» (سلینجر، ۱۳۷۷: ۱۶۳).

الکلیسم و سیگار

در رمان «سفر شب» می و دود سیگار و هم‌آغوشی‌های هرزه فضایی تیره و آلوده به وجود می‌آورد. شعله‌ور در این اثر زندگی‌نامه‌ای چشم‌انداز اجتماعی و سلوک جوانی سال‌های پس از ۱۳۳۲ را به تصویر می‌کشد. «فضای اثر یادآور سال‌های قبل از چهل است: آغاز رهایی روحی از ناکامی‌های سیاسی. روشنفکر از کسوت نزار و درمانده‌اش درآمده، کوهنورد و مشتزن و رفیق لات‌هاست. در عوض دعاوی بزرگش به فراموشی می‌سپارد و گرد خوشی‌های بی‌عارانه‌اش می‌گردد» (سپانلو، ۱۳۶۶: ۱۵۷ و ر.ک: تسلیمی، ۱۳۸۳: ۱۱۰).

نویسنده داستان را با میگساری و خیابان‌گردی شبانه هومر و دوستانش شروع می‌کند. عبور آن‌ها از کافه‌ها و قلعه‌ها چشم‌انداز تازه‌ای از جوانان ایران آن روز را به دست می‌دهد. جوانانی که از خانه، دانشگاه و کلاس درس فرار می‌کنند و به کافه‌ها پناه می‌آورند. به جرأت می‌توان گفت کافه‌های عرق‌خوری تنها پناهگاه جوانان سرخورده از شرایط نابسامان جامعه وقت است. هومر نخست با دوستان دانشگاهی‌اش به کافه‌های عرق‌خوری می‌رود اما در ادامه هم‌کاسه لات‌های شمیران همچون اکبر شیراز و حسین آقای آهنگر می‌شود. شخصیت‌های داستان در شراب‌نوشی تعادل را رعایت نمی‌کنند به گونه‌ای که وقتی پولی برای پرداخت هزینه شراب ندارند اشیاء و لوازم خود را گرو می‌گذارند تا به عرق‌خوری‌های شبانه‌شان ادامه بدهند (ر.ک: شعله‌ور، ۱۳۴۵: ۱۲).

هولدن شانزده ساله در نوشیدن الکل و مصرف سیگار قهار است. پناه بردن به الکل و سیگار تنها راه فرار او از فشارهای روحی است اما او هنگام سفارش الکل در کازینوها همیشه به مشکل سن برمی‌خورد چون طبق قوانین آمریکا افراد زیر بیست سال حق مصرف الکل در ملاً عمومی را ندارند.

«یه اسکاچ با سودا سفارش دادم و گفتم با هم قاطی شون نکنه - خیلی سفارش دادم، چون اگه هن و هون می‌کردم می‌فهمید زیر بیست سالمه و برام نمی‌آورد. با این حال باهاش مشکل پیدا کردم. گفت: ببخشین آقا. مدرکی چیزی دارین که سن تون رو نشون بده؟ مثلاً گواهینامه رانندگی؟» (همان: ۸۹).

هولدن نه تنها در میزان نوشیدن شراب، اعتدال را رعایت نمی‌کند بلکه از نوشیدن شراب در مکان‌های مذهبی نیز ابایی ندارد.

«یه بار تو مدرسه ووتن با این پسره ریموند گلدفارب، یه پانیت اسکاچ گرفتیم و شب یکشنبه زدیم تو نمازخونه تا کسی ما رو نبینه و حسابی خوردیم» (همان: ۱۱۴).

هولدن برای رهایی از افکار وسوسه‌آمیز ذهنش به سیگار روی می‌آورد. او در بعضی از روزها برای دست یافتن به آرامش دو بسته سیگار مصرف می‌کند. «بالآخره تو تخت نشستم و یه سیگار دیگه روشن کردم. مزه گه می‌داد. از وقتی که از پنسی زدم بیرون باید دو بسته‌ای کشیده باشم» (همان: ۱۴۶).

و یا در جای دیگر می‌گوید: «یه سیگار دیگه روشن کردم آخریش بود. این روز باید سه کارتنی سیگار کشیده باشم» (همان: ۱۹۸).

توصیف مکان و زمان

از دیگر جلوه‌های رئالیستی وصف‌های رئالیستی است. نویسنده اغلب وصف‌های خود را در خدمت پروراندن شخصیت‌های داستان و شناساندن جنبه‌های مختلف قهرمان داستان قرار می‌دهد. «توصیف به جهان داستان بعد و فضا می‌بخشد و آن را پر از نور و سایه و صدا و حرارت می‌کند و در نتیجه، این پندار را در خواننده تقویت می‌کند که جهانی که دارد در آن سیر می‌کند متشکل از کلمات بی‌جان نیست، بلکه زنده است و واقعیت دارد» (ایرانی، ۱۳۶۴: ۱۰۵).

رمان «سفر شب»، تصاویر زنده و واقع‌گرایانه‌ای از مناظر پایتخت از تجریش گرفته تا دهکده شمیرانات، از خانه‌های فساد تا کافه و کلوب‌های شبانه ارائه کرده است. تهران

توصیف شده در این رمان رئالیستی، محیطی است که فضل و کمال و پاکدامنی در آن ارزش و اعتباری ندارد. نادانی هرزگی و نفوذهای نامشروع درها را به روی اشخاص لایق بسته است. جوانان هرزگی و تجرد و آزادی را بر زندگی خانوادگی ترجیح می‌دهند و آزادی‌خواهان و روشنفکران در گوشه‌های کافه‌های عرق‌خوری به سر می‌برند.

شعله‌ور در حین گزارش داستان به مکان‌های مختلف شهر تهران اشاره می‌کند. «اینجا پل تجریش است: گردشگاه بزرگ شهر تهران که مثل یک عنکبوت بزرگ روی دامن توچال نشسته و خیابان‌ها از شش طرف مثل شش تا پای بلند و باریک از آن جدا می‌شوند. خیابان پهلوی با ردیف چنارها و عرق-فروشی‌ها. خیابان سعدآباد با بستنی‌فروشی‌ها و کافه‌های مدرن. خیابان جعفرآباد با بساط جگرکی‌ها. خیابان دربند، خیابان ایستگاه پایین» (شعله‌ور، ۱۳۴۵: ۷۸).

او از مکان‌های مقدس شهر تهران نیز نام می‌برد. مادر هومر «در آرزوی روزی بود که او و دخترش با هم بمیرند. هر دوشان را با هم توی یک کفن بیچند و توی امامزاده عبدالله کنار هم چال کنند» (همان: ۲۸). هومر خانه‌های قلعه که در پایین‌ترین منطقه شهر قرار دارد چنین توصیف می‌کند: «هومر خانه را برانداز می‌کرد. خانه‌ای آجری بود با یک حیاط فسقلی. حوضی به اندازه یک طشت وسط آن بود که تا نصفه از گنداب پر شده بود. در هر طرف خانه دو تا اطاق بود. کنار یک زیرزمین ظلمات مستراحی بود که گندش تمام حیاط را برداشته بود. گوشه حیاط یک تخت چوبی بود که یک قالیچه رنگ و رفته روی آن افتاده بود و دو تا زن و یک مرد رویش نشسته بودند» (همان: ۱۹-۱۸).

شعله‌ور برای انتخاب تاریخ رمان خود به برش زمان دست می‌زند و مقطع زمانی پس از کودتای ۱۳۳۲ تا سال‌های اوایل دهه چهل را انتخاب می‌کند. البته شایان ذکر است که از ذکر سال و تاریخ‌گذاری دقیق در رمان «سفر شب» نشانی نیست اما نویسنده در لابه‌لای داستان خود به مسائلی اشاره می‌کند که خواننده می‌تواند زمان داستان را حدس بزند. چنانچه او گاه هنگام روایت زندگی پدر آقای پولادین به زمان مشروطه نیز

گریزی می‌زند و از اینکه پدرش، میرشجاع به همراه ستارخان در جنگ‌های مشروطه شرکت می‌کرده است، سخن به میان آورده است.

سلینجر در «ناتور دشت» از مکان‌های خاصی نام می‌برد که نشان می‌دهد در توصیف مکان و شهری که داستان در آن اتفاق افتاده است، تسلط کامل دارد. او از زبان هولدن نام بیش‌تر خیابان‌ها، مکان‌های مهمی چون پارک، مدرسه و موزه را نام می‌برد. او موزه تاریخ طبیعی را به دقت توصیف می‌کند.

«از تو پارک رفتم طرف موزه تاریخ طبیعی. می‌دونستم منظور دختر بچه همین موزه‌س، تمام سوراخ سنبه‌های موزه را بلد بودم ... گاهی حیوون‌ها رو تماشا می‌کردیم و گاهی هم اون چیزهایی رو که سرخپوست‌ها قدیم‌ها ساخته بودن. سفال‌ها و کارهای حصیری و اونا رو» (سلینجر، ۱۳۷۷: ۱۴۹).

او نام مدارس و موقعیت مکانی آن‌ها را هم بیان می‌کند.

«خب حالا می‌خوام داستاتم رو از روزی که دبیرستان آمادگی پنسی رو ول کردم شروع کنم. دبیرستان آمادگی پنسی همون مدرسه‌ایه که توی اگرتاون پنسیلوانیاس» (همان: ۶).

«یادم میاد دور و بر ساعت سه بعدازظهر بالای این تامسن هیل وایساده بودم، کنار این توپ مسخره جنگ‌های استقلال و از این حرفا» (همان: ۷).

سلینجر تاریخ دقیق داستان را ذکر کرده است. هولدن تاریخ دقیق مرگ برادرش را هیچ‌دم جولای سال ۱۹۴۶ بیان می‌کند و او داستان زندگی‌اش را دو سال بعد از مرگ برادرش برای روان‌پزشک تعریف می‌کند.

«برادرم مرد. هیچ‌دم جولای ۱۹۴۶ وقتی خونمون تو مین بود. سرطان خون گرفت و مرد» (همان: ۵۱).

توصیف شخصیت‌ها

سلینجر به وسیله توصیف ظاهری شخصیت‌ها خصوصیات رفتاری و روانی آن‌ها را نشان می‌دهد. چنانچه هولدن، هم‌مدرسه‌ای‌اش، «الکی» را اینگونه توصیف می‌کند:

« تا دور و بر وقت شام ولو بود و درباره همه اون‌هایی که تو پرسی ازشون متنفره حرف زد و جوش‌هایش را چلونند، حتی از دستمال هم استفاده نمی‌کرد. اگه راستش رو بخواین اصلاً فکر نمی‌کنم اون [...] دستمال هم داشت، من، که هیچ وقت دستمال دستش ندیدم» (سلینجر، ۱۳۷۷: ۴۷).

«دندوناش هم حسابی گند زده بود. تمام مدتی که اتاقش بغل اتاق من بود. یه بار هم ندیدم دندوناش رو مسواک بزنه. انگار خزه بسته بودن. اگر تو غذاخوری موقعی که داشت سیب‌زمینی سرخ کرده یا نخود یا چیز دیگه می‌خورد می‌دیدیش بالا می‌آوردی. تازه، کلی هم جوش داشت. نه فقط مژگن‌های دیگه رو پیشونی و چونه‌ش رو همه صورتش. شخصیتش مزخرفی هم داشت. از اون پسرهای هرزه بود» (همان: ۲۸).

و یا اینکه با توصیف سترادلیر، هم‌کلاس دیگرش او را یک لجن مخفی معرفی می‌کند.

«سترادلیر هم همین‌طور ولی یه جور دیگه. اون یه لجن مخفی همیشه ظاهر تر تمیزی داره ولی مثلاً همین تیغی که داره باهاش صورتش رو می‌تراشه دیدن داره. یه تیغ زنگ زده‌س که همیشه پر از کف و خورده ریش و کثافته. هیچ وقت تمیزش نمی‌کرد. همیشه وقتی کارش تموم می‌شد ظاهر تر و تمیزی داشت ولی اگه اونقدر که من می‌شناختمش می‌شناختی‌ش می‌فهمیدی که یه لجن مخفی» (همان: ۳۸).

شعله‌ور آقای پولادین و همسر نخستش را چنین توصیف می‌کند.

«او آدمی بلندپرواز، حریص، خشن و خدانشناس بود و زنش بر عکس زنی قانع، جسور، سربزیر و متدین» (شعله‌ور، ۱۳۴۶: ۶۴).

و هومر نیز با توصیف ظاهر پدرش خصوصیات رفتاری او را توصیف می‌کند:

«وقتی به منزل رسید ساعت ده بود. می‌دانست که دیگه همه اهل خانه خوابند. اینطوری برایش راحت‌تر بود. بهتر از آن بود که باباش با زیر پیرهن و زیر شلوازی و عینک ذره‌بینی و شکم یزرگ پایین افتاده سر پله‌ها بایستد و داد بزند و فحش بدهد» (همان: ۲۹).

نتیجه بحث

هر دو شخصیت اصلی داستان‌های «سفر شب» و «ناتور دشت» اندیشه‌های متعالی دارند و آثار بزرگ ادبی جهانی را مطالعه می‌کنند. کتاب، الکل و سیگار مسکن‌های ذهنی و روحی آن‌ها هستند. هولدن وارد شدن به دنیای بزرگسالی را تمام شدن احساسات و عواطف پاک انسانی می‌داند. او نوجوانان کشورش را پس از جنگ جهانی دوم ترسیم می‌کند که در حال فرو رفتن در منجلاب انحرافات جنسی و اخلاقی هستند و تنها شخصیت پاک از نظر او برادرش و جیمز کسل هستند- که هر دو در اول نوجوانی مرده‌اند- و همچنین خواهرش، فیبی که هنوز دختر بچه ده ساله‌ای است. او به خاطر خواهرش تصمیم می‌گیرد از ایده‌های خود صرف‌نظر کند و دوباره به چهارچوب‌ها و قواعد تهوع‌آور جامعه‌اش بازگردد.

رمان «سفر شب» اضطراب، افسردگی و سرخوردگی جوانان نسل شکست و پس از آن را بیان می‌کند، نسلی که تلاش‌هایشان ثمری جز بیهودگی، ناامیدی و پوچی برای ایشان به ارمغان نیاورد. سرنوشت تیره و تاریک مادر مطلقه در خانه مادر بزرگ، اعدام اکبر شیراز، خودکشی ارژنگ و دیوانگی هومر در خارج از کشور همگی نشان‌گر بی‌نتیجه ماندن تلاش‌های شخصیت‌های داستان برای غلبه بر اضطراب روحی و روانی‌شان است.

کتابنامه

- ایرانی، ناصر. ۱۳۶۴ش، داستان، تعاریف، ابزارها و عناصر، تهران: کانون پرورش فکری.
- تسلیمی، علی. ۱۳۸۳ش، گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران، تهران: اختران.
- ثروت، منصور. ۱۳۸۵ش، آشنایی با مکتب‌های ادبی، چاپ اول، تهران: سخن.
- رافائل، ماکس. ۱۳۵۷ش، نگاهی به تاریخ ادبیات جهان (تاریخ رئالیسم)، ترجمه محمد تقی فرامرزی، چاپ اول، تهران: شباهنگ.
- سپانلو، محمدعلی. ۱۳۶۶ش، نویسندگان پیشرو ایران، چاپ دوم، تهران: نگاه.
- سلینجر، دیوید. ۱۳۷۷ش، ناتور دشت، ترجمه محمد نجفی، چاپ اول، تهران: نیلا.
- سیدحسینی، رضا. ۱۳۵۳ش، مکتب‌های ادبی، چاپ هفتم، تهران: پیام.
- شعله‌ور، بهمن. ۱۳۴۵ش، سفر شب، تهران: خوشه.
- میترا (مصطفی رحیمی). ۱۳۴۵ش، رئالیسم و ضد رئالیسم، تهران: نیل.
- میر عابدینی، حسن. ۱۳۷۷ش، صد سال داستان‌نویسی، تهران: چشمه.
- ولک، رنه. ۱۳۷۹ش، تاریخ نقد جدید، ترجمه سعید ارباب شیرانی، تهران: نیلوفر.

مقالات

- ابراهیمی، نادر. ۱۳۴۶ش، «سفری کوتاه در سفر شب»، آیندگان، ۵ بهمن.
- آل احمد، جلال. ۱۳۴۶ش، «سلوکی در هرج و مرج»، آرش، شماره ۵.
- خان محمدی، علی‌اکبر. ۱۳۷۶ش، «نقش ادبیات تطبیقی در روابط بین الملل»، نشریه سیاست خارجی، سال یازدهم، شماره ۴.
- رادفر، ابوالقاسم، ۱۳۸۲ش، «ادبیات تطبیقی در ادبیات معاصر ایران»، سخن عشق، سال پنجم، شماره سوم.
- سخنور، جلال. ۱۳۷۰ش، «نقدی بر زندگی و آثار امیلی دیکسون»، مجله شناخت، شماره ۷۷.
- سهیلی، ایلیناز. ۱۳۸۹ش، «سلینجر نظور دشت جنون»، آزما، شماره ۷۰.
- محمدی، ابراهیم. ۱۳۸۶ش، «ادبیات تطبیقی و مسأله معیار»، نامه پارسی، سال دوازدهم، شماره سوم و چهارم.

Bibliography

- Servat, Mansour, 2006, "Familiarization with Literary Schools", Tehran: Speech, 1st Edition.
- Sepanlou, Mohammad Ali, 1983, "Iranian Pioneer Writers", Tehran: Negah.
- Mitra (Mostafa Rahimi), 1966, "Realism and Anti-Realism", Tehran: Nil.

Valak, Reneh, 2000, "Modern Criticism History", translated by Saiid Arbab Shirani, Tehran: Niloofar Pub.

Articles

Khanmohammadi, Ali Akbar, 1997, "the Role of Comparative Literature in International Relations", Foreign Policy journal, 11th year, No. 4.

Radfar, Abolgasem, 2007, "Comparative Literature in Contemporary Literature of Iran", Love Speech, 5th year, No.3.

Mohammadi, Ebrahim, 2007, Comparative Literature and Criterion Issue, Persian Letter, 12th year, No. 3&4.

Comparative Study on Social Realism in "The Catcher in the Rye" and "The Night's Journey" Novels

Mahdi Norouz

Assistant Professor, Faculty Member, Islamic Azad University, Neishabour Branch

Mozhgan Tahmasbi Sotoudeh

PhD Candidate, Persian Language & Literature, Islamic Azad University, Neishabour Branch

Abstract

Realism is a literary school which has been promoted between 1850 -1880 in Europe and America. The most important characteristic of realistic works is that, it introduces human being as a social creature and seeks all his good and bad behavior's root in the society. David Salinger as one of the America's short story writhers is known as one of the social realism pioneers after World War II. Bahman Sholevar is also one the contemporary Iranian most effective but less familiar writers whose social realistic works are famous. The present article is a comparative research with the aim of finding similarities and differences in two novels titled: "The Catcher in the Rye" and "The Night's Journey". The approach of the research is historical and based on "American school" theory.

Keywords: realism, social novel, American school, Salinger, Sholevar.